

به یاد مریم میرزاخانی

یان واندرک

بولتن انجمن ریاضی آمریکا (AMS) در شماره سوم سال ۲۰۲۰ خود مقاله مفصلی با عنوان «مروری بر کارهای مریم میرزاخانی در زمینه فضاهای پیمانه‌ای رویه‌های ریمانی» انتشار داده است. پیشدرآمد آن مقاله، یادداشتی است به قلم یان واندرک، همسر مریم میرزاخانی، که ترجمه آن را در اینجا می‌خوانید.

من مریم را برای اولین بار در سال ۲۰۰۴ در یک میهمانی خانگی در بوستون دیدم. در آن زمان، ستاره‌ای در رشته خودش بود. رساله دکتری را در هاروارد به اتمام رسانده بود و چند مسئله مهم درباره دینامیک رویه‌های هذلولوی را در آن رساله حل کرده بود، ولی به این چیزها در یک میهمانی خانگی نمی‌شد پی برد. رفتارش نمونه‌ای از رفتار ساده و بی‌تظاهر، دوستانه، و حاکی از روحیه‌ای کنجکاو بود، ولی شاید برای اینکه اطرافیان را خیلی تحت‌الشعاع خود قرار ندهد، موفقیت‌های واقعی‌اش را پنهان می‌کرد.

هر چند مریم برای رسیدن به موقعیتی که داشت می‌بایست قبلاً بر موانع بسیاری غلبه کرده باشد، از او می‌شنیدم که در درجه اول خود را بسیار مرهون حمایت خانواده‌اش در ایران، استادانش در دانشگاه صنعتی شریف، و پذیرفته‌شدن و مورد حمایت قرارگرفتنش در هاروارد (در ۱۹۹۹ که وارد آنجا شده بود) می‌داند. طبیعتش طوری بود که هر چیزی را با نگاه مثبت می‌دید و چندان به مشکلات فکر نمی‌کرد. در واقع با مشکلات آزاردهنده‌ای در مورد سلامتی‌اش دست به‌گریبان بود، به خصوص درد کمر مزمن که خیلی قبل از ابتلا به بیماری جدی‌اش او را آزار می‌داد، ولی همیشه سعی می‌کرد در مورد هر چیزی خوشبین باشد.

جنبه‌ای از شخصیت او که نظر مرا جلب کرد، این بود که چندان به خودش نمی‌اندیشید و هر چیزی را در یک چارچوب وسیع‌تر می‌دید. اولین کتابی که به من هدیه داد کتاب شور زندگی (*Lust for Life*) درباره زندگی ونسان وان‌گوگ [نقاش مشهور] بود. مریم می‌گفت این

مریم میرزاخانی برای من بسیار فراتر از چهره اجتماعی او — به عنوان ریاضیدانی خارق‌العاده، مظهر موفقیت زنان در علم، و مایه افتخار کشورش — بود. هنوز برای من مشکل است که با آنچه رخ داده کنار بیایم و درباره او به نحوی بنویسم که خاطرات شخصی من با تصویری که او در صحنه جهانی به دست آورد همساز باشد.

مریم در سال ۱۳۵۶/۱۹۷۷ در تهران به دنیا آمد. سال‌های کودکی او و هم‌نسلانش، در شرایط پس از انقلاب و دوره جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، دوران دشوار و پرتلاطمی بود. در کودکی علاقه خاصی به ریاضیات نداشت (هر چند می‌دید که می‌تواند مسائل تکلیف‌های خواهر و برادر بزرگترش را خیلی راحت حل کند). مشتاق خواندن داستان بود و رؤیایش این بود که نویسنده شود.

وقتی وارد مدرسه راهنمایی شد، وضع تغییر کرد. اوضاع ایران پس از خاتمه جنگ تاحدی مساعدتر شده بود. مدرسه راهنمایی و دبیرستان فرزادگان برای دختران با استعداد در ریاضیات تأسیس شده بود و مریم در دوره راهنمایی ثبت نام کرد. در ابتدا از اینکه درس‌ها خیلی سخت‌تر شده بود جا خورد و در سال اول چندان درخشان نبود. ولی او پشتکار و استقامت نشان داد و دریافت که اگر تلاش کند می‌تواند پیشرفت سریعی داشته باشد. وقتی وارد دبیرستان شد، مسئله حل‌کن قهاری بود و به اتفاق رویا بهشتی شروع به تمرین و کسب آمادگی برای المپیاد ریاضی کردند. موفقیت‌های مریم در المپیاد را امروز همه می‌دانند — یک مدال طلا در هنگ‌کنگ در ۱۹۹۴ و یک مدال طلا با نمره کامل در تورنتو در ۱۹۹۵.

به موقعیتی عالی در زندگی دست یافته‌ایم. دخترمان آناهیتا در سال ۲۰۱۱ به دنیا آمد.

مریم اغلب می‌گفت که وقتی همه چیز بر وفق مراد است آدم قدرش را نمی‌داند. خوشبختی و موفقیت بستگی دارد به جور شدن و رخ دادن بسیاری از امور، مقدار زیادی تلاش و اندکی شانس، و در این حالت می‌توانی بارها به خودت بگویی که باید شاکر و سپاسگزار باشی؛ با این حال، احساس طبیعی آدم این است که آن امور لابد باید به همین طریق رخ می‌داد و اوضاع در آینده هم به همین طریق پیش خواهد رفت - تا وقتی که زندگی چیز دیگری به تو بگوید. مریم نخستین زنی در تاریخ بود که مدال فیلدز (در سال ۲۰۱۴) گرفت. ولی شادمانی او به خاطر تشخیص بیماری‌اش در یک سال قبل، مخدوش بود؛ پس از آن، با کابوسی از امیدها که یکی پس از دیگری به ناامیدی می‌انجامید روبه‌رو شدیم. مریم همچنان تا جایی که می‌توانست کار می‌کرد ولی در اواخر، بیش از هر چیز نگران آینده آناهیتا بود. می‌خواست مدرسه رفتن او را ببیند، و اولین روز مدرسه رفتن او را هم دید. مریم دو هفته بعد از تولد شش‌سالگی آناهیتا، در حالی که اعضای خانواده بر بالینش بودند، درگذشت.

• Jan Vondrik, *In memoriam: Mariam Mirzakhani*, Bull. Amer. Math. Soc. **57** (2020), 357-358.



سردیس مریم میرزاخانی در کتابخانه ملی

کتاب نمونه همان شور و اشتیاقی را توصیف می‌کند که خودش نسبت به کار، و به طور کلی به زندگی، دارد. نقطه قوت شگرف او در تمرکز درونی روی چیزی بود که می‌خواست به آن برسد بی‌آنکه نظرات دیگران مانع کارش شود، و در اینکه صرفاً از فکر کردن و فهمیدن لذت ببرد. به نظر من او کار خودش را جزو هنر می‌دانست نه علم. انگیزه‌هایش در تحقیق چندان معطوف به کاربردهای آن در دنیای واقعی نبود، و او شیوه خاص خودش را برای درک فضاهای انتزاعی رویه‌ها - که زمینه اصلی کارهایش بود - داشت. مریم علاقه‌ای به شهرت جهانی و کسب جایزه نداشت. حتی به نظرم برای حضور در کنفرانس‌ها هم اولویت زیادی قائل نبود. او معاشرت با جمع کوچکی از همکاران و تفکر در محیطی آرام، با قلمی در دست و ورق کاغذ بزرگی در پیش رو، را ترجیح می‌داد.

او پس از فارغ‌التحصیلی با سمت استادیاری به دانشگاه پرینستون رفت. من هم در سال ۲۰۰۶ به عنوان محقق پسادکتری به آنجا رفتم. حالاً که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم در سال‌های اقامت در پرینستون چه زندگی ساده و شادمانه‌ای داشتیم. در آن مدت در سکونتگاه استادان تازه‌کار اقامت داشتیم. شنا و دوچرخه‌سواری می‌کردیم، در جنگل قدم می‌زدیم، و کار می‌کردیم. ما در سال ۲۰۰۸ در بالای کوهی در نیوهمپشایر، با حضور فقط شش نفر، ازدواج کردیم. در سال ۲۰۰۹ با سمت‌های بسیار خوبی به کالیفرنیا [استانفورد] رفتیم، و به نظر می‌رسید



نامگذاری بوستانی در محله نیاوران به یاد مریم میرزاخانی